



(شمس‌العلمای ربانی)

شمس العلمای ربانی

مرحوم شمس العلماء حاج میرزا محمد حسین قریب متخلص بر بانی تولدش در سال ۱۲۶۲ در قریه گرگان عراق از خانواده است که از قدیم الایام بزه و تقوی و درستی و راستی در حدود مزبور ضرب المثل و معروف اند از زمان طفولیت عشق مفرط بتحصیل فنون مختلفه علم و ادب داشته و یادداشتهائی که هر کدام سر مشق اخلاق و معرفت است از خود بیادکار گذاشته مقدمات را در قریه گرگان آموخته بعد برای تکمیل تحصیلات بحضرت معصومه قم مشرف مدتی بتحصیل فقه و اصول و تفسیر و حدیث اشتغال داشت سپس برای کسب فیض از مجالس درس مرحوم میرزای شیرازی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل اعلی الله مقامهما بعتبات عالیات مشرف و سه سال نیز در آن حدود بکسب علوم فقه و اصول پرداخت در مراجعت بایران در آن موقع والا حضرت اقا خان کنونی (نواده اقا خان محلاتی معروف) برای ممارست با معلومات علمی و ادبی ایرانی توسط همزاده عضدالدوله مرحوم (جهاننوس میرزا) انتخاب یکنفر ادیب ایرانی را تقاضا نموده بود بنا برخواستش مرحوم عضد الدوله حاج میرزا محمد حسین قریب بطرف هندوستان هازم ومدت نه سال در بمبئی و سایر نقاط آنجا اقامت داشت و در امدت خدمات بسیار بعالم اسلام نمود

از بدو مراجعت بایران همیشه بشرویح و تدریس علوم ادیبیت و فریخت اشتغال داشته در زمان صدارت مرحوم امین الدوله مأمور تدریس ادبیات در مدارس جدیدة التذکیل از قبیل مدرسه علمیه که تحت ریاست آقای حاج میرزا محمد خان اختشام السلطنه تأسیس یافته بود گردیده و بعد در مدرسه نظام نیز بتدریس هریت پرداختند تا در سنه ۱۳۲۳ مسافرت به قفقاز و اسلامبول و سایر نقاط عثمانی و

ترکستان نمودند و بزیارت بیت‌الله مشرف شدند در مراجعت بطهران ریاست مدرسه علمیه از طرف آقای حاج مهدیقلی خان مخبر السلطنه وزیر معارف وقت بان مرحوم محول گردید و در همان اوقات با مساعدت مرحوم صنیع الدوله یکباب مدرسه مجانی هم تأسیس نمودند چند سال بعد ریاست مدرسه متوسطه بهلوی (قاجاریه سابق) را عهده‌دار شدند و در حدود ۱۳۳۲ از طرف وزارت عدلیه بسمت مدعی العموم دیوان عالی تمیز دعوت شدند ولی خدمت مذکور را نه پذیرفتند و بسمت مستشاری دیوان تمیز منصوب گردید

ولی همواره خدمات خود را بعالم معارف ادامه داده در مدارس سیاسی و دارالفنون تدریس علوم ادبیه و فقه را عهده‌دار بودند برای مدرسه سیاسی کتاب قطوف الربیع و کتاب ابداع البدایع را در علم بدیع طبع و تدریس می نمودند و نیز جزواتی در علم معانی و بیان تاریخ شعرا تدریس می کردند که قسمت معانی آن طبع شده و بیان در تحت طبع است

مرحوم حاج شمس العلماء همواره ممنحن رسمی ادبیت و عربیت در وزارت عدلیه و وزارت معارف و چند دوره عضویت شورای عالی معارف را تا مدتی که فوّه و بنیه اجازه میداد عهده‌دار بودند بلکه تا چند ماه قبل از فوت در منزل خود طالبان تحصیل علوم ادبیه را مستفیض می داشتند و برای طبقات عالی شعبه ادبی دارالفنون تدریس می کردند مرحوم مذکور در لیله نیمه شعبان ۱۳۴۵ پس از چند ماه ابتلاء بمرض قلند (دولاب) برخمت ایزدی فایز و عالم علم و ادب را فرقی ناسف و تلهف داشت

مرحوم حاج شمس العلماء در علوم قدیمه و جدیده و الفتنه خارجه دست داشته است ولی در فنون ادبیت و عربیت و وحید و فریدین الاقران بوده و شاید تا قرنها دیگر نظیرش در عالم ادبیات ایرانی ظهور ننماید خصوصاً اینکه تبحر و تتبع در علوم ادبیت را از طرف ابتناء

عصر حاضر اقبال و توجهی نیست و میتوان آفت با مرحوم حاج
شمس العلماء يك رشته ديگر از علوم و فنون قدیم ایرانی محو و
منطقی گردید

تالیفات مرحوم ربانی علاوه بر دیوان و سفرنامه های متعدد
و یادداشت‌های ادبی که هر يك در حد خود شاهکار و آزان دانشمند
یکانه یا و کار است بقرار قبل میباشد

رساله لیلتین — رساله نصره الاسلام در رد اعتراضات کشیش
کاتولیک بر دیانت اسلامی

رساله مقصد الطالب فی احوال اجداد النبی و عمه‌ای طالب —
رساله زبیه الاسد و رفقہ — رساله منظومه در اصول - نور الحدیقه در
مسائل متفرقه — نور الحدیقه در اخبار و اشعار و عبارات مشکله — حواشی
معالم — حواشی روضه — حواشی بر قاموس — رساله لؤلؤ در خط —
تاریخ خطاطان — لطایف الحکم در سه جلد — مقاله حجیه ملحقه بر باض.
الادب میرزا جعفر همدانی — تاریخ نقاشان معروف ایران — قطوف —
الربیع در علم بدیع که اخیراً نسخه ان نایاب و نسخه جدید تحت
طبع است — ابداع البدایع که تا بحال کتابی بدین تفصیل در علم بدیع
نوشته نشده است — رساله در معانی — رساله در بیان — تاریخ شعرا —
تاریخ وهابی — رساله در یتیم — امالی که آخرین تالیف ان مرحوم
و بدبختانه ناتمام مانده است —

ان اثارنا تدل علينا فانظرو بعدنا الى الآثار

(اینک نبذی از اثار وی عبرتی و فارسی)

هنکام مسافرت کاظمین

قف یا خلیلی فان الوجد اشجانی ۱ و الهم اغضی ۲ علی الافداء ۳ اجفانی

۱ مرا غمگین کرد ۲ برهم نهاد و پوشاند ۳ خاهاك خاك ریز و تقیق
جمع قندی

چوب ۱ السباسب ۲ فی بطن الغیاب ۳ قد کل النجائب ۴ انضاما ۵ و اضانی ۶
کم للمعلی الذی طی الحزون بها بالنور والتجدد من وجد و احزان
جد المسیر بها فی کل هاجر ۷ ۸ تکوی ۸ بحر سموم البید جثمانی
المم ۹ بدجلة و استشف بجانبها نوراً تجلی بسینا لابن عمران
انست من جانب الواد المقدس نا رافا مکثوا یا اخلائی و اخوانی
مهلا فلن ابرح الارض التی سبقت خطیرة القدس من روح و ریحان
یزور قلبی عز الزورا ۱۰ کیف ولم یزرا ما میه حاشاه و حاشانی
للجود کفان للجدوی ۱۱ بدان و للمحول ۱۲ غیثان ۱۳ للملہوف غوثان
للشرع بدران فی افق العلی طلعا و للتقی فی سماء الدین شمسان
من رقیق الشعر و لطیفه

و رایته متدللا ۱۵ فی برده
و یجول عند الماء و هو یحبه
نزلت کواکب ادهمی و تساقطت
اکمات فیہ الحسن رب فابقه
و قلبی العانی ۱۶ جوی ۱۷ من حبه
فقوامه ۲۰ تمثل فی قلبه
لما بدت شمس الضحی من حبیبه
واجره ۱۸ من صرف الزمان و خطبه

مسمط

خوشا و خرما این فرخ انجمن
خشتی زدر کھیش این کبید کهن
کز تزهت و صفاست بر خلد طمنه زن
ز او جان تازه یافت فضل و کمال و فن

روح اینچنین دمنند در قالب رمیم

از فر ربتش ای فرش می بیال
گرما طبیعتش اینک بود هلال
وز رشک تربتش ای عرش می بنال
اندر سپهر جان شمسی است بی زوال

شمسی که صد سپهر در ذره اش مقیم

۱ قطع گردن ۲ بیابان دور و هموار - مفازه جمع سبب ۳ تاویکی بسیار
۴ خسته کرد ۵ اورا الاغر کرد ۶ مراناخوش و بیمار نمود ۷ گرمای شدید
۸ داغ میشود ۹ قصد کن و فرودای ۱۰ بعد او ۱۱ تجسس ۱۲ فحطی
و تنگی جمع محل ۱۳ غیث باران - ابر ۱۴ فریاد رس ۱۵ غنج و دلال
کننده ۱۶ رنجور ۱۷ شدت و جدار عشق و غم ۱۸ اورا پناه بده

این گلشن صفاورین مخمل حضور کز کرد او سزد غازه مدار حور
 گر خوانمش بهشت اورا بود قصور در دیده خرد یا پد همی ظهور
 از نیم جلوه اش صد جنة النعیم کاخش شده نکون ایش شده سراب
 ملک هنر که بود یکجند بس خراب موشیجه بسته لب گویا عده غراب
 خنجر کشیده خار گل رفته در نقاب لکن شده فصیح ناطق شده یکیم
 اکنون بگشت حال ایدون بر رفت غم بنمود گل جمال بکشود مرغ دم
 آن بادو صد دلال این بادو صد نغم در گلشن کمال کلبن گرفت خم
 از ریزش سحاب وز جنبش نسیم فرخ شود زمان خرم شود زمین
 زانسان که هر بهاره از فر فرودین بلبل کشد فغان باحرز یا وسین
 بر تختگاه گل بر تاج یاسمین ممری شود نوان در ذکر حاومیم
 از فضل کردگار و از لطف ایزدی بز می شگرف گشت بر یاز بخره یی
 کز اوست در شکفت چرخ زمردی جانها همه بری زالایش خودی
 دل همچو عقل باک کف همچو دل کریم شاید که اسمان اید سوی زمی
 انجم کش انجمن گیرد بخادمی جمعی لطیف دل با جود حاتمی
 با علم اصفی با شرکت جمی این رادم مسیح ان راکت کلیم
 هریک بشرح صد صدری بیزم و گاه گاه علو قدر قدورش فزون ز ماه
 ماه فلک شکوه کوه وقار و جاه جاهش برون ز عقل عقلمش مرید راه
 راه خدای را پیموده مستقیم این در سخا و بذل معن بن زائده
 ان در کمال فضل قس بن ساعده زین در بسیط ارض صد نوع فائده
 زان بر بساط و هر صد رنگ مائده دلجوی در مذاق جان بخش از شمیم
 در دانش افتخار در بینش اعتماد هریک بلطف طبع در ملک خط هماد
 از نطق این حیات یابد تن جماد ان رایت هدی وین ایت رشاد
 از فیض ان شفا جوید دل سقیم

منشان کمین رهی در علم و فضل و خط چون ذره بیش شمس چون قطره بیش غلط
 کز لوح فیضشان خواندم یکی نقط لیک از سپهر دون و این گردش غلط
 ترسم برون قدم طشت من از کلیم
 از فضل گره کلا و ز لطف صنع رب کشت از دم سروش ربانیم لقب
 دستی پراز هنر طبعی پراز ادب جانی همه تن در راحت و تعب
 نطقی همه سیاس اندر امیدویم
 تا باشد از خرد پیرایه روان ماناد انجمن یابنده در جهان
 اقلکیان بر او بیننده ز آسمان لاهوتیان دگر در آسمان جان
 خواهان بقای او از داور قدیم

* *

فغان زین واژگون طاق ز برجد که جورش و فراست و رنج بی حد
 نشاطش فانی و تیمار دائم سرورش نادر و انده مجدد
 سماک و امحش با سعد ذابح چو رمح خطی و سیف مهند
 ازین سوزان روان پیر و برنا وزان خوتین درون شیخ و امره
 نه ترس آهنین مانع ازین ترس نه روئین جوشن و دوع مزرد
 ز چیره دستی کف انحضیش که الاید بخون اهل دل ید
 نه بازر میتوان رستن نه بازو نه طبعش جیش و نه جند مجند
 زمانه و قتری باشد ز عبرت در ان اخبار مرفوع است و مسند
 وله

با روی زهت عرض عشق نمیکنیم از خوی نیک قطع تعلق نمیکنیم
 کم میخوریم و منت دونان نمیبریم امساک میکنیم و تعلق نمیکنیم

نکوهش جهل

متاع کذب که دارد در این زمانه رواج میاد یا رب از اذاه بدن محتاج
 تمیز نیز در ابنا هر روزگار نکواست که تا همی بشناسد شمس راز سراج
 مرد همیشه بیاد اندر است کاند در بحر بجده از قمران چون همی شدم با حاج
 بدید گشت یکی تیره ابر گردون پوش که روز روشن گردید لیل مظلم داج

جهاست سه همه اب بود پنداری یکی است جنبش دریا و اهل حجاج
 فرود ریزش ابر سیه بجنبش موج کسی ندانست امطا بود یا افواج
 یکی ز بیشترین عمق لجه قلم سؤال کرد به گفتم هزار و چهل فلاج
 گمانم آنکه نشد باورش ندانستم که ورد جهل ندارد بهیچ روی علاج
 طیب اگر دل بیمار را همی جوید دوی تلخ بنوشاندش برای مزاج
 بگفتم اعجب ازین بشتنوی فلان که بود رگی ز عذب فرات و ذگرز مایع اجاج
 چو این شنید بر اشوقش دماغ ز جهل فسوق کرد وجدال و مرالمود و لجاج
 به گفتمش تشیدی که ماهی بتان بطول بیست کزش هست سیر بودت گاج
 غرض میان من و حاجیان سخنها رفت بران میون که بدی بیگزش زامن و ساج
 بر شدیم ز روز نخست و گشت بدید که ما سواره حاجیم نی پیاده عاج
 ز طی عرصه شودان پیاده چون فرزین که دست خواهد برون به فتوی لجاج
 بخشم می نگرس این یکی بگوشه چشم چنانکه مرد شکازی همیزند قیاج
 اشاره ان دگری مینمود کاین اخبار بود ز قول نصاری که میستاید طاج
 نه سیبویه خبر داده زان نه سیرافی نه اخفش و نه خیال و نه فارسی نه زخاج
 نه نسخه ایست که از کشف خواندش عطار نه نکته ایست که بردار گویدش حلاج
 بگفتم الحق دانش بسی بزرگ بود که هوش بر سر زینبند تر ز انسر و نجاج

(فی العبرة من غیر الزمان - ذوقالقیین)

زین طاق باژگونه نو بر نوی سرکشگان بسی نگریم چون گوی
 بی یاره نشستنش اندر گوی بی یاره پریدنش از باروی
 نه بخاره از فریب و نه از جادوی نه سوداز طیب و نه از داروی
 در بزور وبال کرتو شوی بر زوی بیزک چرخ بشکندت نیروی
 دست امید و کام ز مهرش شوی کاین زال را وفا نبود با شوی
 منگوس کرده رایت ضد منگوی در بند کرده کردن ضد بندوی
 گر مار کوزه دهدت را سوی و شیر شرزه کندت اهووی
 ور سخت تر ز آهنی و از روی کرد غمت قشاید هم بر روی
 خون دل است مشکش در مشکوی زهر غم است شهدش در هز تروی

بس رنگ و رنگ تازه کل خود روی
 بس دلفریب گلرخ مشکین موی
 چندی مراهوس بود و هایاهوی
 زور و هنر به پینج در و بازوی
 گاهی به سیر بتکده هندوی
 که خوانده کهنه و نوی ازاردوی
 اکنون نه رنگ مانده از آن نه بوی
 همراز گشته باز تخم زانوی
 هرخواجه این به بیند و هر بانوی
 برجوی بل بماند و بشد خواجهوی

بژمان شد از سموم هموم اووی
 کش سیب رخ نموده چو زردالوی
 کام دلم بدست چو دستنبوی
 کاهی بدریه کاهی هامون بوی
 کالی سپرده راه سوی بی سوی
 که دیده نظم و نثری از پشتوی ۱
 خمیده گشته قامت چون ماژوی
 کافور گشته مشکم بر کیسوی
 نبود شکفتی از فلک بدخوی
 میسور هست نیست ولی تیوی ۲

* * *

شرح حال اکمل الفضلاء و الحكماء المتأخرین شمس العلماء
 نوالله مضجعه اثر خامه یکی از فضلاء معاصر است که کاملاً از حالات
 فقید سعید اطلاع داشته و از راه لطف و ادب نوازی با داره ارمغان
 ارسال فرموده .

ما بی نهایت متأسفیم از اینکه نمی توانیم انگونه که شاید و باید
 حق این بزرگان کشور ادب را ادا کنیم و کاملاً بشهر آثار و افکار
 آنان پردازیم .

بشاطر دارم موقعی که انجمن ادبی ایران مجلس سوگواری
 برای استاد فقیه شوریده شیرازی علیه الرحمه منعقد ساخت رقمه دموت
 برای حاج شمس العلماء نیز ارسال کردید و در جواب مرقوم فرمودند
 که الان در بستر مرض افتاده و قدرت حرکت ندارم اما بی نهایت
 مسرور شدم از اینکه يك انجمنی در طهران باقی است که فضلاء و

۱ لغت افغانی

۲ تیپو سلطان ابن حیدر علی پادشاه مملکت میسور است از ممالک
 هندوستان که جنگهای او با انگلیس معروف است

مراء را یادآوری می کند و البته مراهم فراموش نخواهد کرد .
 مع التأسف رحلت این بزرگوار تصادف کرد با موقع تعطیل
 رقتی انجمن و توانستیم از اینراه حق او را ادا کنیم .
 نك بحكم (مالایدرک کله لایشرک جمله) بنده نکارنده که بعضویت
 جمن ادبی ایران مفتخر است قطعه مرثیه و ماده تاریخی که همان
 ان منظوم داشته بانضمام تمثال وی که تقریباً بیست سال قبل ساخته
 ده و اینک برای آنکه در صفحه تاریخ یادگار بماند طبع می شود
 داشته و بقای بازماندگان او مخصوصاً (آقای میرزا محسن خان
 رئیس پرسنل معارف) را از حضرت احدیت مستثنا نموده و تسلیت
 ان مقاله را ختم می کنم

(مرثیه و ماده تاریخ)

اه کز مشرق فضل و فلك علم و عقول
 اختر دانش شمس العلماء گروه افول
 مجمع حکمت برهان ادب کنز کمال
 فیض کل جامع معقول و محیط منقول
 اخفش نحو و خلیل ادب و جاحظ فضل
 صولی انشا بنیان فروع اصل اصول
 زینت و رونق رفت از مدرسه علم و ادب
 شد بتعطیل بدل شیوه تحصیل و حصول
 اینک از ماتم وی اشک فشانند ابصار
 آنکه در حیرت از دانش وی بود عقول
 سال تاریخش از اهل جنان خواست وحید
 شد چو خارج ز جهان و بجنان یافت دخول
 سر برون کرد زمینوی فلك جاحظ و گفت
 افتاب فلك علم و ادب جست افول